

موج مد:

بزنگاه اقتصادی و جنبش کارگری جهانی

در راستای ترجمه‌ی مقالات مارکسیزم کلاسیک، این شماره مقاله‌ی ای از لئون تروتسکی را تقدیم‌تان می‌کنیم که، تا آن‌جا که ما می‌دانیم، برای اولین بار به فارسی عرضه می‌شود. تروتسکی این مقاله را در شرایطی حساس برای جنبش کمونیستی جهانی می‌نویسد؛ شرایطی که در آن پیروزی انقلاب در کشورهای کلیدی هم چون آلمان روی موضوع کمینترن، انترناسیونال کمونیستی، قرار گرفته است. چنان‌که می‌بینید نویسنده در این‌جا به راحتی سیاست‌های مختلف را مطرح و گاه به نقد می‌کشد چرا که هنوز خبری از خفقان استالینیستی و سرکوب نظرات مخالف درون جنبش کمونیستی نبود. اهمیت اصلی این مقاله بحث در مورد رابطه‌ی شرایط اقتصادی با وضعیت پیشروی جنبش کارگری است و نتایج اصلی آن امروز هم همان قدر اعتبار دارند که ۹۲ سال پیش.

ما این مقاله را از متن انگلیسی آن ترجمه کرده ایم که در کتاب «پنج سال اول انترناسیونال کمونیستی» آمده است. این کتاب، مجموعه مقالاتی از تروتسکی است که پس از جنگ جهانی دوم، توسط هم‌سنگران او در نیویورک، گردآوری و منتشر شد.

- مبارزه طبقاتی

جهان سرمایه‌داری وارد دوره‌ای از رشد اقتصادی می‌شود. دوره‌های شکوفایی معمولاً جای خود را به دوره‌های رکود می‌دهند و برعکس. این از قوانین ارگانیکی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. دوره‌ی شکوفایی کنونی به هیچ وجه به معنای برقراری موازنه در ساختار طبقاتی نیست. بحران اغلب به رشد روحیه‌های آنارشیبستی و رفورمیستی در میان کارگران کمک می‌کند. شکوفایی کمک می‌کند توده‌های کارگران گرد هم آیند.

(یک)

نشانه‌های موج جدید انقلابی اکنون در جنبش کارگری اروپا ظاهر شده‌اند. پیش‌بینی این که این موج‌ها عظیم‌الجثه خواهند بود و همه‌جا را زیر سایه‌ی خود فرا خواهند گرفت یا نه، غیرممکن است. اما هیچ شکی نیست که منحنی جنبش انقلابی به وضوح رو به بالا می‌رود.

خطرترین دوره‌ی حیات سرمایه‌داری اروپا در اولین سال پس از جنگ (۱۹۱۹) بود. بالاترین لحظه‌ی مبارزه‌ی انقلابی در ایتالیا (روزهای سپتامبر ۱۹۲۰) در زمانی صورت گرفت که حادثه‌ترین لحظه‌های بحران سیاسی در آلمان، انگلستان و فرانسه به نظر فی الحال پشت سر گذاشته شده بودند.

رویدادهای ماه مارس امسال در آلمان^۱ بازتاب متأخری از دوره ای انقلابی بودند که گذشته بود و نه آغاز دوره ای جدید. در سال ۱۹۲۰، سرمایه داری و دولتش، پس از تحکیم اولین مواضع خود، دست به حمله زده بودند. آن گاه بود که جنبش توده های کارگر مشخصه ای دفاعی به خود گرفت. احزاب کمونیست مطمئن شدند که در اقلیت هستند و گاه به نظر منزوی از اکثریت عظیم طبقه ی کارگر به نظر می آمدند. این بود که به باصطلاح «بحران» در انترناسیونال سوم رسیدیم. چنان که گفتم، در حال حاضر، نقطه ی تغییر به روشنی معلوم است. حمله ی انقلابی توده های کارگر در دست تدارک است. چشم اندازهای مبارزه بیشتر و بیشتر گسترده می شوند.

این سلسله مراتب محصول دلایل پیچیده ای از انواع مختلف است؛ اما در بنیان، ریشه ی آن در زیگزاگ‌های تند و تیز بزنگاه اقتصادی است که هم سان است با رشد سرمایه داری در دوره ی پس از جنگ.

خطرناک ترین ساعات بورژوازی اروپا در دوره ی عقب کشیدن ارتش ها از جنگ از راه رسید؛ زمانی که کارگران فریب خورده به خانه های شان باز می گشتند و دوباره در کندوهای تولید مشغول می شدند. اولین ماه های پس از جنگ، دشواری های بزرگی با خود داشتند که به استحکام مبارزه ی انقلابی کمک کرد. اما دارودسته های بورژوایی حاکم خود را به موقع اصلاح کردند و سیاست عظیم مالی و دولتی ای پیش گذاشتند که هدفش تخفیف بحران پایان جنگ بود. بودجه ی دولتی هم چنان به همان اندازه ی عظیم زمان جنگ باقی ماند؛ خیلی شرکت ها مصنوعاً به کار خود ادامه دادند؛ خیلی قراردادهای تمدید شدند تا از بیکاری جلوگیری شود؛ آپارتمان ها به قیمت هایی به اجاره رفتند

^۱ - برای شرح مختصری از این رویدادها به پاورقی شماره ۷ نگاه کنید.

که باعث شد تعمیر ساختمان‌ها ممکن نباشد؛ دولت از بودجه‌اش برای واردات نان و گوشت، یارانه در نظر گرفت. به بیان دیگر، بدهی ملی تلنبار شد، واحد پول رقیق شد، بنیادهای اقتصاد زیر سؤال رفتند. همه‌ی این‌ها با یک هدف سیاسی: به درازا کشیدن رفاه تجاری-صنعتی مصنوعی سال‌های جنگ. این بود که محافل رده بالای سرمایه‌داران فرصت یافتند تجهیزات فنی بزرگ‌ترین کارخانه‌ها را احیا کنند و آن‌ها را با تولید زمان صلح تطبیق دهند.

اما این دوره‌ی شکوفایی مصنوعی اقتصادی خیلی زود به دیوار فقر همگانی برخورد. اول از همه، صنعت کالاهای مصرفی بود که بخاطر کاهش شدید ظرفیت بازار به بن بست خورد و این‌گونه اولین مرزهای مازاد تولید کشیده شدند که بعدها جلوی گسترش صنایع سنگین را گرفتند. بحران ابعادی بی‌سابقه و اشکالی یگانه به خود گرفت. در اوایل بهار در آن سوی اقیانوس اطلس (قاره‌ی آمریکا-م) آغاز شد و تا اواسط سال ۱۹۲۰ به اروپا کشید و در ماه مه ۱۹۲۱ (سال جاری که اکنون به پایان آن می‌رسیم) به پایین‌ترین نقطه‌ی خود رسید.

بدین سان، تا زمانی که بحران تجاری-صنعتی آشکار و بی‌شانبه‌ی پس از جنگ آغاز شد (پس از یک سال رفاه مصنوعی) اولین حمله‌ی بنیادین طبقه‌ی کارگر علیه جامعه‌ی بورژوازی فی‌الحال به آخرین مراحل خود رسیده بود. بورژوازی توانست با جا خالی دادن و مانور دادن، با امتیاز دادن، و تا حدودی با مقاومت نظامی، بقاء یابد. این اولین حمله‌ی پرولتری، پرآشوب بود - بدون هیچ‌گونه اهداف و افکار سیاسی مشخص، بدون هیچ‌گونه برنامه، بدون هیچ‌گونه دستگاه رهبری. مسیر و نتیجه‌ی این حمله‌ی اولیه

به کارگران نشان داد که تغییر اوضاع خود و بازسازمان دهی جامعه ی بورژوایی امری بسیار پیچیده تر از آن بود که در اولین بارقه‌های اعتراضات پس از جنگ فکرش را می کردند. توده های کارگر که به نسبت خامی روحیه ی انقلابی شان، نسبتاً هم گون بودند، از آن پس به سرعت شروع به از دست دادن هم گونی خود کردند- تبلور تفاوت ها درون شان آغاز شد. پویاترین بخش طبقه ی کارگر، و آن بخشی که کمتر از همه اسیر سنت‌های گذشته بود، پس از این که با تجربه، نیاز به شفافیت ایدئولوژیک و انسجام سازمانی را آموخت، در حزب کمونیست گرد آمد. پس از ناکامی ها، عناصر محافظه کارتر یا با آگاهی کمتر موقتاً از اهداف و روش های انقلابی پا پس کشیدند. بوروکراسی کارگری از این تشنت بهره برد و مواضع خود را از نو ساخت.

بحران تجاری- صنعتی سال ۱۹۲۰ در بهار و تابستان درگرفت که، چنان که گفته ایم، زمانی بود که ارتجاع پیشین سیاسی و روانی فی الحال درون طبقه ی کارگر رخنه کرده بود. بحران بدون شک به افزایش نارضایتی میان گروه های قابل توجهی از طبقه ی کارگر انجامید و این جا و آن جا به بروز طوفانی نارضایتی انجامید. اما پس از ناکامی تهاجم سال ۱۹۱۹ و با تبلور تفاوت‌هایی که از پی آمد، بحران اقتصادی نمی توانست به خودی خود، وحدت لازم را در جنبش احیاً کند و یا آن را وا دارد تا مشخصه ی حمله ی انقلابی جدید و قاطع تری را به خود بگیرد. این شرایط، باور ما را تحکیم می کند که آثار بحران بر مسیر جنبش کارگری خصلتاً به هیچ وجه به آن سرراستی که بعضی ساده انگاران تصور می کنند نیستند. آثار سیاسی بحران را (نه تنها میزان نفوذ که در ضمن مسیر آن را) کل موقعیت موجود سیاسی و رویدادهای

پیشاهنگ و هم زمان با بحران، بخصوص نبردها، موفقیت‌ها یا ناکامی‌های خود طبقه‌ی کارگر پیش از بحران تعیین می‌کنند. تحت مجموعه‌ای از شرایط، بحران می‌تواند انگیزشی قدرتمند برای فعالیت انقلابی توده‌های کارگران باشد؛ تحت مجموعه شرایطی متفاوت، همین بحران می‌تواند به فلج کامل حمله‌ی پرولتاریا بیانجامد و در صورت به درازا انجامیدن آن و قبول مضرات بسیار توسط کارگران، به تضعیف شدید قابلیت نه فقط تهاجمی که تدافعی طبقه‌ی کارگر.

امروز که به عقب می‌نگریم، برای نمایش این اندیشه، می‌توانیم چنین گذاره‌ای پیش‌نهمیم: اگر بحران اقتصادی با پروژهای بیکاری توده‌ای و ناامنی بلافاصله در پی پایان جنگ از راه می‌رسید، بحران انقلابی جامعه‌ی بورژوازی مشخصه‌ای تند و تیزتر و عمیق‌تر می‌یافت. بورژوازی، دقیقاً برای اجتناب از چنین سناریویی، دست به ایجاد رفاه مالی محتکرانه زد (یعنی به تأخیر انداختن بحران اجتناب‌ناپذیر تجاری-صنعتی برای دوازده تا هجده ماه، به بهای آشفته ساختن بیشتر دستگاه‌های مالی و اقتصادی مربوطه) تا از شدت بحران انقلابی بکاهد. به همین دلیل، بحران حتی عمیق‌تر و تند و تیزتر شد: اما زمانی از راه رسید که دیگر مطابق با موج پایان جنگ نبود و در عوض زمانی بود که این موج دیگر فرو نشسته بود. در لحظه‌ای که یک اردو داشت کارنامه‌ی خود را رسم می‌کرد و خود را از نو، آموزش می‌داد، در حالی که توهم‌های اردوی دیگر زودده می‌شدند و شاهد شکاف در صفوف خود بود. انرژی انقلابی طبقه‌ی کارگر به درون خود آن بازگشت و روشن‌ترین ابراز خود را در تلاش‌های جانکاه برای ساختن حزب کمونیست یافت. این حزب بلافاصله به قوی‌ترین نیروی واحد در آلمان و در فرانسه بدل

گشت. با گذشتن خطر بلافصل، سرمایه داری، که در طول سال ۱۹۱۹ مصنوعاً رشد اقتصادی محرکانه ای ایجاد کرده بود، از بحران نوزا استفاده کرد تا کارگران را از آن مواضعی (روز هشت ساعته، اضافه دستمزد) که سرمایه داران قبلاً برای حفظ خود، تسلیم کرده بودند، بیرون کند. کارگران برای تقویت پشت جبهه، عقب‌نشینی کردند. در زمانی که کارگران خود را مجبور به مبارزه ای نه همیشه موفق برای سقوط نرخ دستمزدهای شان یافتند، طبیعی بود که افکار فتح قدرت، برپایی جمهوری‌های شورایی و انجام انقلاب سوسیالیستی در ذهن شان کم رنگ شود.

در آن جایی که بحران اقتصادی شکل مازاد تولید و بیکاری شدید را نداشت و در عوض (مثل آلمان) شکل بنیادین تری را داشت در که آن کل کشور به حراج گذاشته شد و استاندارد زندگی زحمت کشان تقلیل داده شد، انرژی طبقه ی کارگر، که معطوف به افزایش دستمزدها برای جبران کاهش قدرت خرید مارک بود، بسان تلاش های مردی می دانست که سایه ی خود را تعقیب می کند. سرمایه داری آلمان، مثل کشورهای دیگر، دست به حمله زد؛ توده های کارگر، در عین مقاومت، با بی نظمی عقب کشیدند.

دقیقاً در چنین موقعیت عمومی بود که رویدادهای ماه مارس در آلمان صورت گرفتند. خلاصه ی آن ها چنین است: حزب کمونیست جوان، در هراس از فروکش کردن واضح موج انقلابی در جنبش کارگری، دست به تلاشی مستأصلانه زد تا از حرکت یکی از گردان های پویای پرولتاریا جهت «تزیق نیرو» به طبقه ی کارگر استفاده کند و هر چه ممکن است بکند تا اوضاع به تخاصم برسد و نبرد تعیین کننده از راه برسد.

کنگره ی سوم جهانی کمینترن در زمانی تشکیل شد که رویدادهای ماه مارس در آلمان تازه بودند (این کنگره از ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ی ۱۹۲۱ در مسکو برگزار شد-م). کنگره پس از تحلیلی دقیق متوجه خطر نهفته در عدم تطابق بین دو چیز شد: یکی، تاکتیک «حمله»، تاکتیک «تزریق نیروی» انقلابی و غیره- و دیگری آن روندهای بسیار بنیادین تر که درون کل طبقه ی کارگر، هم گام با تغییرات و عقب و جلوها در موقعیت اقتصادی و سیاسی، صورت می گرفتند.

اگر در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ در آلمان، حزب کمونیستی با قدرت آن چه در مارس ۱۹۲۱ موجود بود، موجود می بود، احتمال بسیاری هست که پرولتاریا در ژانویه یا مارس ۱۹۱۹ به قدرت می رسید. اما چنین حزبی در کار نبود. پرولتاریا شکست خورد. از دل آن تجربه، حزب کمونیست به میان آمد. این حزب که به پا خواست، اگر می کوشید در سال ۱۹۲۱ همان طور عمل کند که چنین حزبی می بایست در سال ۱۹۱۹ عمل می کرد، تکه پاره شده بود. کنگره ی جهانی اخیر دقیقاً و به روشنی این موضوع را بیان کرد.

اختلاف بر سر تنوریِ تهاجم با مساله ی بررسی بزنگاه اقتصادی و مسیر آینده ی آن هم گام شد. مدافعین پیگیرتر تنوری تهاجم به این خط استدلال رسیدند: کل جهان در گره ی بحران گیر آمده و این بحران نظم اقتصادی در حال تجزیه است. این بحران باید لاجرم تعمیق یابد و بدین سان طبقه ی کارگر را بیشتر و بیشتر انقلابی سازد. با این حساب، نیازی نبود حزب کمونیست نگران پشت جبهه ی خود و نیروهای اصلی اش باشد؛ وظیفه ی آن این بود که دست به تهاجم علیه جامعه ی سرمایه داری بزند. پرولتاریا، دیر یا زود، زیر بار شلاق سقوط اقتصادی، به حمایت حزب خواهد آمد. این موضع به این

صورت کامل به صحن کنگره نرسید چرا که نوک تیز آن در جلسات کمیسیون مربوط به موقعیت اقتصادی کند شده بود. مدافعین آگاه و نیمه آگاه تئوری تهاجم، نفس این فکر را که بحران تجاری- صنعتی می تواند جای خود را به دوره‌ی رشد نسبی اقتصادی دهد، سانتریزم^۲ می دانستند. و اما این فکر که احیای تجاری- صنعتی جدید نه تنها شاید نتواند ترمزی در مقابل انقلاب باشد که برعکس شاید توانی جدید به آن ببخشد- این فکر عملاً منشویزم دانسته می شد. شبهه رادیکالیزم «چپ‌ها» در آخرین اجلاس حزب کمونیست آلمان شکلی متأخر و تا حدودی معصومانه یافت. در آن جا قطع نامه ای تصویب شد که (بگذارید مختصراً اشاره کنم) در آن علیه شخص من، مجادله ای شخصی صورت گرفت، با این که من تنها دیدگاه های کمیته مرکزی حزب مان را ابراز کردم. من با این انتقام کوچک و بی ضرر «چپ‌ها» کنار آمده ام چرا که روی هم رفته، درس کنگره ی سوم جهانی اثر خود را بر همگان، و بخصوص رفقای آلمانی مان، گذاشت.

(دو)

امروز نشانه هایی بی برو برگرد وجود دارد که خبر از گسست در بزنگاه اقتصادی می دهد. حرف های کلی که می گویند بحران کنونی، بحران نهایی انحطاط است؛ که بنیان دوره ی انقلابی را تشکیل می دهد؛ که پایان آن تنها می تواند پیروزی پرولتاریا باشد- چنین کلی گویی هایی به وضوح نمی توانند جای تحلیل مشخص پیش روی اقتصاد، به همراه تمام نتایج تاکتیکی ناشی از

^۲ - اصطلاح «سانتریزم» در این جا معنایی مشخص داشت. منظور از آن نیروهای چپی بود که عموماً انقلابی عمل می کردند اما درک صحیح مارکسیستی نداشتند - م.

آن، را بگیرند. چنان که گفته شده است، بحران جهانی در ماه مه امسال به بن بست رسید. نشانه های بهبود در شرایط اقتصادی ابتدا در صنعت کالاهای مصرفی برملا شدند. سپس، در صنایع سنگین هم. امروز این ها واقعیاتی بی برو برگردند هستند که آمار هم نشان شان می دهد. در این جا من این آمار را نقل نمی کنم تا دنبال کردن مسیر فکری کلی را برای خواننده دشوارتر نسازم.

آیا این بدین معنی است که انحطاط حیات اقتصادی سرمایه داری متوقف شده است؟ که این اقتصاد به موازنه ی خود رسیده است؟ که عصر انقلابی دارد تمام می شود؟ به هیچ وجه چنین نیست. گسست در بزنگاه اقتصادی به این معنی است که انحطاط اقتصاد سرمایه داری و مسیر عصر انقلابی بسیار پیچیده تر از آن هستند که بعضی ساده انگاران تصور می کنند.

حرکت اقتصاد روی دو منحنی از دو نوع متفاوت پیش می رود. اولین منحنی ساده و بنیادین، رشد عمومی نیروهای مولده، توزیع کالاها، تجارت خارجی، فعالیت بانکها و غیره را نشان می دهد. این منحنی، به طور کلی، در سراسر تاریخ سرمایه داری، رو به بالا حرکت می کند. این نمایانگر این واقعیت است که نیروهای مولده و ثروت بشری تحت سرمایه داری رشد یافته اند. اما این منحنی ساده به صورت نامتوازن به سوی بالا می رود. بعضی دهه ها هستند که تنها کمی بالا می رود، دهه هایی دیگر که به شدت به سوی بالا می رود و پس از آن، در دوره ای جدید، مدت زمانی طولانی در یک سطح می ماند. به بیان دیگر، تاریخ سرمایه داری هم دوره های رشد سریع نیروهای مولده را به خود دیده و هم دوره های رشد تدریجی آنها را. بدین سان، با نگاهی به نمودار تجارت خارجی انگلستان، می توانیم به سادگی

بینیم که از پایان قرن هیجدهم تا اواسط قرن نوزدهم، تنها رشدی بسیار کند را نشان می دهد. سپس در ظرف بیست و چند سال (۱۸۵۱ تا ۱۸۷۳) به شدت عروج می کند. در دوره ی پس از آن (۱۸۷۳ تا ۱۸۹۴) عملاً هیچ تغییری نمی کند و سپس دوباره به سرعت صعود می کند تا زمان جنگ.

این نمودار را که رسم کنیم، منحنی رو به بالای نامتوازن آن به ما تصویری قالبی از مسیر توسعه ی سرمایه داری به مثابه ی کل، یا یکی از جنبه های آن را، می دهد.

اما می دانیم که توسعه ی سرمایه داری از دل به اصطلاح «چرخه های صنعتی» می گذرد که فازهای متعاقبی از بزنگاه های اقتصادی هستند: شکوفایی، توقف، بحران، توقف بحران، بهبود، شکوفایی، توقف و غیره. بررسی تاریخی نشان می دهد که این چرخه ها هر هشت تا ده سال یک بار از پی یکدیگر می آیند. اگر این چرخه ها را در کنار منحنی بنیادینی که حرکت عمومی توسعه ی سرمایه داری را نشان می هد روی نمودار قرار دهیم، مجموعه ای از امواج دوره ای را می بینیم که بالا و پایین می روند. تلاطمات چرخه ای شرایط اقتصادی در ذات اقتصاد سرمایه داری هستند، چنان که ضربان قلب در ذات موجودات زنده است.

پس از بحران، دوره ی شکوفایی اقتصادی می آید، پس از آن، دوباره بحران. اما منحنی سرمایه داری به طور کلی و در طول قرون رو به بالا حرکت می کند. پُر واضح است که مجموع دوره های شکوفایی حتماً بالاتر از مجموع بحران ها بوده است. اما، منحنی توسعه در دوره های مختلف جنبه های مختلفی به خود گرفت. بعضی دوره ها، دوره های ایست و رکود بودند. نوسان های چرخه ای متوقف نمی شدند. اما از آن جا که توسعه ی

سرمایه داری به مثابه ی کل رو به صعود بود، به این نتیجه می رسیم که بحران ها موفق شدند عموماً دوره های شکوفایی را به توازن برسانند. در دوره هایی که نیروهای مولده به شدت رو به صعود بودند، نوسانات چرخه ای هم چنان متغیر بودند. اما روشن است که هر دوره ی شکوفایی، اقتصاد را به وضوح بیشتر از آن جلو انداخت که هر بحران متعاقب آن را به عقب انداخت. موج های چرخه ای را می توان با تکان خوردن های یک رشته سیم مقایسه کرد، با فرض این که خط توسعه ی اقتصادی مشابه رشته سیمی زیر فشار است: البته در واقعیت این خط صاف نیست و منحنی پیچیده ای دارد.

سازوکارهای درونی انکشاف سرمایه داری (که در آن بحران همیشه جای خود را به دوره ی شکوفایی اقتصادی می دهد و برعکس) کافی است تا نشان دهیم این فکر که بحران کنونی باید آن قدر خطر و خطیرتر شود تا زمانی که حکومت پرولتاریا برقرار شود (حالا این اتفاق چه سال دیگر بیافتد، چه سه سال بعد و یا دیرتر) چقدر غلط، یک طرفه و غیر علمی است. ما در این نظر در گزارش و قطع نامه ی خود در کنگره ی سوم جهانی گفتیم که نوسانات چرخه ای، جامعه ی سرمایه داری را در دوران جوانی، بلوغ و انحطاط آن همراهی می کنند، چنان که تپش قلب حتی در مردی که بر بستر مرگ خود افتاده هم موجود است. شرایط عمومی هر چه که باشد، انحطاط اقتصادی هر چقدر که بنیادین باشد، بحران تجاری- صنعتی، مازاد کالاها و نیروهای مولده را کنار می زند و تطبیق نزدیک تری بین تولید و بازار ایجاد می کند و دقیقاً به همین دلیل، امکان احیای اقتصاد ایجاد می شود.

ضرباهنگ، گستره، شدت و مدت این دوره ی احیا بسته به کلیت شرایط حیات سرمایه داری دارد. امروز می توان با قطعیت گفت (و ما در روزهای

کنگره ی سوم جهانی گفتیم) که پس از آن که بحران اولین سنگر را از پیش رو بردارد (به شکل قیمت‌های گزاف) احیای نوزای اقتصاد، در شرایط کنونی جهانی، به سرعت به چند سنگر دیگر برمی خورد: عمیق ترین اختلال موازنه ی اقتصادی بین آمریکا و اروپا، فقر اروپای مرکزی و شرقی، بی نظمی به دیری کشیده و عمیق نظام های مالی و غیره. به بیان دیگر، رشد اقتصادی بعدی به هیچ وجه قادر به احیای شرایط توسعه ی آینده که حتی قابل مقایسه با شرایط پیش از جنگ باشند نخواهد بود. برعکس، بعید نیست که این شکوفایی پس از همان اولین فتوحات خود به سد سنگرهای اقتصادی که جنگ حفر کرده برخورد کند.

اما چرخه ی رشد، چرخه ی رشد است. معنای آن افزایش تقاضا برای کالاها، افزایش تولید، کاهش بیکاری، افزایش قیمت‌ها و احتمالاً افزایش دستمزدها است. و، در شرایط تاریخی کنونی، این رشد، مبارزه ی اقتصادی طبقه ی کارگر را فروکش که نمی دهد هیچ، تند و تیز هم می کند. این نتیجه ی تمام آن چه گفتیم است. در تمام کشورهای سرمایه داری، جنبش طبقه ی کارگر به اوج خود رسید و سپس، چنان که دیدیم، به ناکامی کم و بیش واضح و عقب نشینی انجامید و به عدم وحدت درون خود طبقه ی کارگر. با چنین بنیان های سیاسی و روانی، بحرانی طولانی، گرچه بدون شک بر خشم توده های کارگر می افزاید (بخصوص در میان بیکاران و نیمه بیکاران)، اما در عین حال فعالیت شان را تضعیف می کند چرا که این فعالیت عمیقاً مرتبط با آگاهی کارگران بر نقش بی بدیل شان در تولید است.

بیکاری طولانی مدت در پی دوره ای از حملات و عقب‌نشینی های سیاسی انقلابی به هیچ وجه به نفع حزب کمونیست نیست. برعکس، بحران هرچقدر

به درازا بیانجامد، بیشتر این خطر هست که روحیه های آنارشویستی در یک سو و روحیه های رفورمیستی در سوی دیگر پا بگیرند. نمونه ی این واقعیت را در انشعاب گروه های آنارکوسندیکالیستی از انترناسیونال^۳، در درجه ای از تثبیت یافتن انترناسیونال آمستردام^۴ و انترناسیونال دو و نیم^۵، در گردهم آمدن موقت سراتیست ها^۶، در انشعاب گروه لوی^۷ و غیره می بینیم. برعکس،

^۳ - منظور در این جا «حزب کمونیست کارگری آلمان» (KAPD) است که در آن زمان از کمینترن منشعب شد و کوشید با گروه هایی دیگر سازمانی رقیب برپا کند - ویراستار کتاب «پنج سال اول...».

^۴ - منظور از «انترناسیونال آمستردام»، سازمانی به نام «فدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری» (IFTU) است که در واقع بال کارگری انترناسیونال دوم بود که در سال ۱۹۱۹ در مقابله با اتحادیه های کارگری کمونیست تشکیل شد - م.

^۵ - منظور از «انترناسیونال دو و نیم»، سازمانی به نام «اتحادیه ی همکاری بین المللی احزاب سوسیالیست» (IASP در آلمانی یا IWSUP در انگلیسی) که انترناسیونال وین هم نامیده می شد. این سازمان در فوریه ی ۱۹۲۱ توسط ده حزب چپ عمدتاً اروپایی که تحت تأثیر مارکسیزم اتریشی، مکتب غالب بر حزب سوسیال دموکرات اتریش، بودند، بنیان نهاده شد و ظرف یکی دو سال فروپاشید. انترناسیونال وین خود را در تقابل با هر دو انترناسیونال دو و سه تعریف می کرد و هر دو را دکماتبست می نامید و خواهان اتحادشان با یکدیگر بود. از مهم ترین احزاب آن، به غیر از حزب اتریشی، می توان به «حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان»، «حزب کارگر مستقل» بریتانیا و «بخش فرانسوی انترناسیونال کارگری» (حزب اصلی کارگری در فرانسه به غیر از حزب کمونیست نوپا) اشاره کرد. در سپتامبر ۱۹۲۲، حزب آلمانی در صفوف حزب سوسیال دموکرات (انترناسیونال دوم) ادغام شد تا فروپاشی انترناسیونال وین کلید بخورد - م.

^۶ - منظور طرف داران جیاچینتو سراتی از سران جناح چپ «حزب سوسیالیست ایتالیا» است. او در زمان جنگ اول، بخشی از جنبش زیمروالد (مخالفین جنگ) بود و پس از انقلاب اکتبر، حزبش را به سوی کمینترن رهنمون کرد. در کنگره ی دوم کمینترن در ۱۹۲۰ جزو هیئت رئیسه بود و به کمیته اجرایی کمینترن هم انتخاب شد. اما در سال ۱۹۲۱، چند ماه پیش از نوشتن مقاله ی حاضر، با سیاست کمینترن مبنی بر انشعاب از رفورمیست ها مخالفت کرد و با انشعاب در حزب ایتالیا که منجر به تشکیل حزب کمونیست شد، همراهی نکرد و در صدر حزب سوسیالیست باقی ماند. همین سراتی البته در سال ۱۹۲۴، کل جناح چپ حزب را به صفوف حزب کمونیست آورد و به کمیته مرکزی حزب جدید انتخاب شد - م

^۷ - منظور گروه پل لوی است، رهبری که پس از قتل رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت در سال ۱۹۱۹ بر صدر حزب کمونیست آلمان قرار گرفت. او در زمان «حرکت ماه مارس»، قیامی که حزب کمونیست سعی کرد در مارس ۱۹۲۱ سازمان دهد و تروتسکی در همین مقاله نقدش می کند، علناً از تاکتیک های حزب انتقاد کرد و به همین جرم اخراج شد. لنین و تروتسکی با انتقاد هایش موافق بودند اما با شیوه ی علنی مطرح کردن آن ها نه. لنین به او گفت اخراج

احیای اقتصاد لاجرم اول از همه به افزایش اعتماد به نفس طبقه ی کارگر می انجامد که با ناکامی‌ها و عدم وحدت در صفوف خودش پایین آمده است؛ لاجرم، طبقه ی کارگر را در کارخانه ها و کارگاه ها گردهم می آورد و میل به وحدت در حرکات مبارزه جویانه را بالا می برد.

همین حالا شاهد آغاز این روند هستیم. توده های کارگر زمین زیر پای خود را سفت تر می بینند. آنان به دنبال گردهم آوردن صفوف خود هستند. شکاف و جدایی را مانعی سر راه عمل می بینند. نه تنها به دنبال مقاومتی یک صداتر علیه حمله ی سرمایه در نتیجه ی بحران هستند که به سوی تدارک ضدحمله، بر بنیان شرایط احیای اقتصادی، گام برمی دارند. بحران دوره ای بود از امیدهای نومیدشده و خشم تلخ و اغلب ناتوان. دوره ی رشد اقتصادی که شکوفا شود مجرای در اختیار این احساس ها قرار می دهد تا به عمل بدل شوند. قطع نامه ی کنگره ی سوم، که ما از آن دفاع کردیم، دقیقاً همین را می گوید:

«اما اگر ضرباهنگ رشد کند شود و بحران تجاری- صنعتی کنونی جای خود را به دوره ای از رفاه در شماری بسیار یا اندک از کشورها بدهد، این به هیچ وجه به معنای آغاز دوره ای «ارگاتیک» نخواهد بود. تازمانی که سرمایه داری موجود است، نوسانات چرخه ای ناگزیرند. این نوسانات در دوران شیون مرگ سرمایه داری همراه آن خواهند بود چنان که در جوانی و

خود را به دلیل تخطی انضباطی بپذیرد و سعی کند دوباره به درون حزب بازگردد اما لوی راه دیگری پی گرفت. او، به همراه سایر اخراجی های کنگره ی پِنای حزب کمونیست در سپتامبر ۱۹۲۱، ابتدا گروهی با نام «کولکتیو همکاری کمونیستی» (KAG) تشکیل داد که شامل ۱۳ نماینده ی حزب در مجلس (از جمله خود لوی) می شد. در سال ۱۹۲۲، یعنی چند ماه پس از نوشته شدن مقاله ی حاضر، لوی به «حزب سوسیال دموکرات مستقل» انترناسیونال وین پیوست و سپس به همراه این حزب به سوسیال دموکرات های انترناسیونال دوم - م.

بلوغ اش بودند. اگر پرولتاریا تحت یورش سرمایه داری در طول بحران کنونی مجبور به عقب‌نشینی شود، به محض این که بزنگاه کنونی کمی تغییر یابد، دوباره تهاجم خود را از پی خواهد گرفت. تهاجم اقتصادی آن، که در این صورت لاجرم تحت شعار انتقام برای تمام فریب های دوره ی جنگ و برای تمام غارت ها و سواستفاده های دوره ی بحران، خواهد بود، به جنگ داخلی آشکاری بدل می شود، درست مثل مبارزه ی تهاجمی کنونی.»

(سه)

نشریات سرمایه داری بر طبل موفقیت «بهبود» اقتصادی و چشم اندازهای عصر جدیدی از ثبات سرمایه داری می کوبند. این سرمستی ها به همان بی پایگی ترس های هم زمان «چپ ها» هستند که فکر می کنند انقلاب باید از دل شدت یافتن بی وقفه ی بحران بیرون بیاید. واقعیت این جا است که گرچه رفاه تجاری و صنعتی به معنای ثروت جدید اقتصادی برای محافل بالایی بورژوازی است، تمام مزایای سیاسی به ما خواهد رسید. گرایش به سمت وحدت درون طبقه ی کارگر تنها نشانی از افزایش اراده برای عمل است. اگر کارگران امروز خواستار آن هستند که کمونیست ها برای مبارزه علیه بورژوازی به توافقی با مستقل ها و سوسیال دموکرات ها برسند، فردا روز (تا جایی که جنبش در جنبه ی توده ای خود رشد کند) همین کارگران به این نتیجه خواهند رسید که تنها حزب کمونیست، رهبر آن ها در مبارزه ی انقلابی است. اولین موج مد، کشتی تمام سازمان های کارگری را بالا می آورد و آن ها را مجبور می کند به توافق برسند. اما دقیقاً همین سرنوشت منتظر

سوسیال دموکرات ها و مستقل ها هم هست: آنان یکی پس از دیگری در موج های بعدی مد انقلابی غرق می شوند.

آیا این بدین معنی است (برخلاف گفته ی طرف داران تنوری تهاجم) که این نه بحران که احیای اقتصادی پیش رو است که لاجرم منجر به پیروزی پرولتاریا خواهد شد؟ چنین ادعای مشخصی بی بنیان خواهد بود. ما قبلاً نشان داده ایم که رابطه ی بین بزنگاه اقتصادی و مشخصه ی مبارزه ی طبقاتی نه مکانیکی که پیچیده و دیالکتیکی است. برای درک آینده کافی است که بسیار آماده تر از آن وضعی که وارد دوره ی بحران شدیم، وارد دوره ی احیای می شویم. در بیشتر کشورهای مهم قاره ی اروپا، احزاب کمونیست قدرتمند داریم. گسست در بزنگاه اقتصادی بی شک امکان حمله را در مقابل مان باز می کند - نه فقط در عرصه ی اقتصادی که در سیاست. حدس زدن در مورد این که عاقبت این تهاجم چه خواهد بود، اکنون کاری بیهوده است. تهاجم تازه دارد آغاز می شود، تازه دارد پیدا می شود.

سفسطه گران شاید درآیند که اگر ما قبول داریم که احیای اقتصادی بعدی لزوماً و مستقیماً منجر به پیروزی ما نمی شود، پس چرخه ی اقتصادی جدید بی شک صورت خواهد گرفت که گام دیگری به سوی احیای موازنه ی سرمایه داری است. در این صورت آیا خطر عصر جدیدی از احیای سرمایه داری واقعاً پیش روی ما نیست؟ به چنین حرفی می توان این گونه پاسخ داد: اگر حزب کمونیست نتواند رشد کند؛ اگر پرولتاریا نتواند کسب تجربه کند؛ اگر پرولتاریا نتواند به مقاومت انقلابی هر روز گسترده تر و آشتی ناپذیرتر دست بزند؛ اگر نتواند در اولین فرصت از دفاع به حمله روی آورد، آن گاه ساز و کارهای رشد سرمایه داری، در کنار تحرکات دولت

بورژوازی، بی شک در طولانی مدت به نتیجه‌ی مطلوب خود خواهند رسید. کشورهای تمام و کمال از نظر اقتصادی به بربریت پرتاب می‌شوند؛ ده‌ها میلیون انسان، با نومی‌دی در قلب‌های‌شان، از گرسنگی جان خواهند داد و بر روی استخوان‌شان نوعی توازن جدید جهان سرمایه‌داری احیا خواهد شد. اما چنین چشم‌اندازی انتزاع محض است. در راه این توازن حدسی سرمایه‌داری موانع عظیم بسیاری قرار گرفته‌اند: آشوب بازار جهانی، اختلال نظام‌های ارزی، قدرت میلیتاریزم، خطر جنگ، فقدان اعتماد به آینده. نیروهای بنیادین سرمایه‌داری می‌کوشند در میان این همه مانع، راه نجاتی بیابند. اما همین نیروهای بنیادین بر طبقه‌ی کارگر شلاق می‌زنند و آن را به حرکت وامی‌دارند. رشد طبقه‌ی کارگر حتی هنگام عقب‌نشینی آن متوقف نمی‌شود. چرا که این طبقه، علی‌رغم از دست دادن مواضع خود، تجربه انباشت می‌کند و حزبش را تثبیت می‌کند و به جلو پیش می‌رود. طبقه‌ی کارگر یکی از شرایط توسعه‌ی اجتماعی است، یکی از عوامل این توسعه و در ضمن، مهم‌ترین عامل آن چرا که نماینده‌ی آینده است.

منحنی بنیادین انکشاف اقتصاد به دنبال راهی برای بالاروی است. نوسانات چرخه‌ای، که در دوران پس از جنگ به سرعت بالا و پایین می‌روند، حرکت آن را پیچیده می‌سازند. طبیعتاً غیرممکن است پیش‌بینی کنیم که در کدام نقطه‌ی پیش‌روی، ترکیبی از شرایط عینی و ذهنی از راه می‌رسد که سرنگونی انقلابی را ممکن سازد. در ضمن ممکن نیست پیش‌بینی کنیم که چنین واقعه‌ای در مسیر احیای پیش‌رو صورت می‌گیرد، در آغاز آن، یا نزدیک اواخر آن، و یا پس از آمدن چرخه‌ی جدید. برای ما همین کافی است که ضرباهنگ پیش‌روی تا میزان قابل توجهی، بستگی به ما، به حزب ما و

به تاکتیک های آن، دارد. توجه به چرخش اقتصادی جدید که می تواند مرحله ی جدیدی از استحکام صفوف و تدارک تهاجمی پیروزمند را در مقابل ما بگشاید، اهمیت بسیار دارد. برای حزب انقلابی، درک وضعیت موجود به نوبه ی خود به معنی در دست داشتن خلاصه ای است از تمام مقاطع زمانی و تاریخ های متغیر.

لئون تروتسکی

۲۵ دسامبر، ۱۹۲۱

منبع: نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۱۵

ترجمه: آرش عزیزی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۳